

مارکس و مارکسیسم - آخرین بخش (۱۸)

بازگشت مارکس به صحنه جهانی

جعفر پویا

مارکس دیگر مُرده است؟

"مارکس مُرد". این هم آخرین توهم و پیشداوری بود که در پایان سده بیستم در مورد مارکس با سروصدا اعلام شد. و البته امیدوار بودند که با تکرار مکرر این جمله به دفن سریع تر او کمک شود. اما همه آنچه تا بدینجا گفتیم در واقع عکس این را نشان می‌دهد و علایم و نشانه‌های بسیاری نیز از تغییر آگاهی جمعی در این مورد خبر می‌دهد. مثلاً هفته نامه معروف "نول ابزرواتور" که نشریه‌ای مارکسیستی نیست، یک شماره ویژه (اکتبر - نوامبر ۲۰۰۳) را به موضوع زیر اختصاص داد:

"مارکس، اندیشمند هزاره سوم"

بدون آنکه خوانندگان آن تعجب کرده یا اعتراضی کنند. پیش از آن نشریه "تله راما" در مارس ۱۹۹۷ شماره ویژه‌ای با عنوان "بازگشت مارکس" منتشر کرد. رادیو "فرانس کولتور" نیز در این زمینه برنامه‌هایی پخش می‌کند. امروز حتی بیش از گذشته در مورد مارکس گفته و نوشته می‌شود یا نظریه‌های او، از زاویه‌ها و موضوعات تحلیلی بسیار متنوع، پایه تحقیقات و پژوهش‌های مختلف قرار گرفته است. مثلاً در فرانسه بیش از ده نشریه تخصصی فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و بین‌المللی مارکسیستی وجود دارد. اینها نشریات تخصصی است و ما از شمار نشریات یا هفته‌نامه‌های عمومی که کمونیست‌ها یا روزنامه نگاران مارکسیست منتشر می‌کنند سخن نمی‌گوییم. مهمترین و بزرگترین مرکز انتشار کتاب‌های علمی فرانسه یعنی "نشر دانشگاهی فرانسه" زیر نظر اساتید مارکسیست دانشگاه‌های این کشور مجموعه کتاب‌های "مارکس امروز" را منتشر می‌کند که از سال ۱۹۹۰ تا به امروز بیش از ۴۰ جلد آن با مشارکت ده‌ها تن از مارکسیست‌های فرانسوی و بین‌المللی منتشر شده است. و این غیر از ده‌ها جلد نگاری‌هایی است در همین چارچوب هر ساله منتشر شده است و می‌شود. از طرف همین نشریه "کنگره مارکس بین‌الملل" برگزار می‌شود که موفقیت فراوانی داشته است. در ایالات متحده و انگلستان، مارکسیسم در شکل "آنالیتیک یا تحلیلی" آن حضور بسیار نیرومندی در دانشگاه‌ها دارد و هدف خود را افزایش دقت مفاهیم مارکس می‌داند. این مسایل را چگونه باید تعبیر کرد؟

پیش از هر چیز روشن است که اندیشه فلسفی ویژه‌ای که آثار مارکس متضمن آن است مشمول هیچ‌گونه "مرگ" نخواهد بود. این اندیشه در واقع با علوم پیوند خورده است. یعنی این تکامل علوم است که هر روز و هر روز ماتریالیسم فلسفی و شکل دیالکتیک را تحمیل می‌کند. تکامل علوم ضمناً نشان می‌دهد که دستاوردهای فلسفی و نتایج بدست آمده از پیشرفت‌های علمی را دیگر نمی‌توان در یک سیستم بسته قرار داد و این دستاوردها بطور مداوم پایه یک تدوین و جمع بندی تازه را فراهم می‌کند که نتیجه آن در عرصه دیالکتیک یا اخلاق دیده می‌شود. بنابراین اگر بحثی در مورد بقای اندیشه‌های مارکس باشد در عرصه علوم اجتماعی از یکسو و چشم انداز سیاسی این اندیشه یعنی جامعه آینده از سوی دیگر خواهد بود. در عرصه نخست یعنی در علوم اجتماعی یک امر کاملاً بدیهی است: آثار نظری مارکس ارزش تحلیلی و توضیحی بی‌مانند و تردیدناپذیری دارند. این آثار چه از نظر تحلیل کارکرد و قوانین تکامل نظام سرمایه‌داری در سطح اقتصادی و اجتماعی و چه از نظر مسئله مهم درک

مارکس از تحول تاریخ کلان و توجه آن به نقش تعیین کننده تولید - که معمولاً اهمیت لازم به آن داده نمی‌شود - بی نظیر است. تنها یک راه برای کنار گذاشتن مارکس از عرصه علوم اجتماعی وجود دارد و آن اینکه اصولاً چارچوب اندیشه را تغییر دهیم و ثابت کنیم که باید فرد را در پایه درک عمل تاریخی قرار داد. بعبارت دیگر تنها فرضیه‌های آنتروپولوژیک و انسان‌شناسانه امثال فروید یا نیچه در مورد خشونت گرایی انسان یا اراده او به قدرت، که قبلاً به آن اشاره شد، می‌تواند در این عرصه، آن هم در برخی جوانب، به مقابله با چارچوب عمومی که مارکس طرح کرده است برود.

می‌ماند مسئله برنامه سیاسی مارکس و برقراری جامعه‌ای دیگر که نمی‌توان آن را کاملاً از نکات پیشین جدا کرد. بسیاری از ضعف‌هایی که به این برنامه نسبت داده می‌شود ناشی از آن است که تلاش نشده تا عمق اندیشه او درک شود و ضعف‌های رژیم‌های کمونیست به آن نسبت داده شده است. تجربه این کشورها و ناپدید شدن آنها - که البته دستاوردهای اجتماعی انکارناپذیری داشته‌اند - اکنون امکان می‌دهد که بتوانیم مجدداً به برنامه سیاسی مارکس بیاندیشیم و آن را از نو پیشنهاد کنیم. این وظیفه ایست فوری و موجه چرا که مشاهده می‌شود سرمایه‌داری جهانی شده امروز، بدون دشمن خارجی، دوباره آن ظرفیت ویرانگر، اگر نگوییم خود- ویرانگر، را باز یافته است که مارکس در آن می‌دید و در زمان وجود اتحاد شوروی توانسته بود آن را تا حدودی مهار کند. شمار زیادی از نوشته‌های تحقیقی امروز نشان می‌دهد که سرمایه‌داری مالی اکنون بسوی ویرانی خود می‌رود و بشریت را هم با خود بدانسو می‌کشانند. جنبش "آلترموندیالیست" یا "دگر جهانی شدن" نیرو می‌گیرد که خواهان غلبه منطق توسعه دیگری در سطح جهان است که بتواند به نابرابری‌ها پایان دهد و بحران محیط زیستی که بشریت را تهدید می‌کند مانع شود. در اینجا و آنجا دوباره اندیشه‌های مارکسیستی و احزاب کمونیست رشد می‌کنند و نیرو می‌گیرند. در این شرایط تشویق به مطالعه آثار مارکس در ورای پیشداوری‌هایی که درباره آن وجود دارد بمعنای خواست رفتن بسوی آینده در بازگشت بسوی گذشته نیست. برعکس نشان دادن این امر است که اندیشه مارکس اندیشه‌ای است که برای دیدن واقعیت امروز و پشت سر گذاشتن آن، در روشن بینی و می‌توان گفت در "انسان بینی" آن ناگزیر است.

راه توده ۱۵۸ ۲۰۰۷، ۱۱، ۲۶